



M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE13341

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد کبریا و لغت مرخیل انبیا و منقبت اصحاب الهدی علیه و السلام من الله العلی میر
علی بخش حسینی اوستی که است رقم پانصیف رساله موجزی عبارت سلید و تحقیق عیب
و صواب سپان خست و آنچه که از معاصرت و شایسته نایابی کم و کاست برای آگاهی و اطلاع بندگان
حضور پر نور نگاشت که متکام ملاحظه اسپان حاجت به تفسار کدام احسن و فهم سپان
از مبصر نفیقه و رساله را بر یک مقدم پنج فصل خاتمه قرار داد و کلیه بیع عیب و صواب
ضمن آن پنج فصل نهاد و فصل اول در بیان عیب و صواب بهوزنیا که جلید سپان بشوند
فصل دوم در اظهار عیب و صواب رنگ سپان فصل سوم در تحقیق عیب و صواب
سپان فصل چهارم در تشریح احوال پده و مؤثره و غیره که اکثر احباب و شناخت
آن چیران اند و فصل پنجم در شرح عیب شرعی که مطلق دلائل است الله ولی موثق

در پستگاه مقدمه فضیلت و شرافت سپان بموجب کلام مجید و حدیث شریف باید است
 که بهترین حیوانات از روی منافع دینی و دنیوی خیال سپان است حق سبحانه و تعالی
 در کتاب مجید خود بخند جافضیلت ^{نکات} سپان را در مقام امتنان علی العباد و ذکر فرموده به
 بهترین سپان که سپان غانمان اندر سوره عادیات قسم خورده نظام کارخانه جهاد که کل
 فواتر اول و شمر قمرات آخری است متعلق به خیل سپانست رسول انام علیه التحیت اسلام
 سپان را بسیار دوست داشتی حتی که محبوب ترین شیایا حضرت صلوات الله علیه از زبان سپان
 بودند و بدست مبارک نواصی او کفالت سپان را مسح کردی فرمودی که الخیل معقود خانه
 نواصیها بخیر الی یوم القیمه چنانچه روزی حضرت فرستگاران او دیدند که بر دایمی مبارک
 پیشانی آنها خیرت و نوری است ^{۱۲}
 خود پیشانی اسپه امسح می فرمود پس بگوید که یا رسول الله این چیست فرمودند که مشبیه بهار
 سپان عتاب کرد و شوم و بنا بر شوق سواری سپان حکم فرمودی و خود بذات نبوت آیات
 ساقبت نمودی و به کام سواری شدن این آیه کریمه ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}
 خواندی و بیم نمودی و حدیث وارست که لا یبق الا فی فضل او جعت او جاع فی بعض مسابقت
 و اگر بستی در زیر اندازی با هم دیدن و ایندین سپان بخارست پس اهل اسلام را لازم است که
 سپان را محبوب ترین شیایا داشته از خبر گیری و شوق سواری سپان باز نهیستند و از عیوب
 و صواب سپان بوجهی حدیث صحیح لا شوم الا فی ثلثة المراه و الدار و النفس یعنی خودت
 و بدی و چیزی نیست و اگر هست در زنان و مسکن و سپان است خبر واریا بخند و
 غافل نشند اگر چه جناب سر و کائنات صلعم در حق سپان بسیار فرموده اند فقیر محمد

در کتاب مجید خود بخند جافضیلت نکات سپان را در مقام امتنان علی العباد و ذکر فرموده به

سپان عتاب کرد و شوم و بنا بر شوق سواری سپان حکم فرمودی و خود بذات نبوت آیات

ساقبت نمودی و به کام سواری شدن این آیه کریمه

لا شوم الا فی ثلثة المراه و الدار و النفس

بر همین مختصر گفتا کرده که طوالت پسند خاطر بر خاص عام نیست **فصل اول**
 در بیان عیب و صواب بهوزیها بر سواران عرصه سخندانی و نندگان خاصه ایگانی
 واضح و لایح باد که **کسکول** بهوزی نخوس است بر سر نوک گوشه شمای سبب میشود
 و بعضی گفته اند که نخوست و سعادت این بهوزی برابر و یکسان است بسیار کم دیده
 شد فقط **سینگن** بهوزی نهایت بدست اگر بریشانی اسپیک بهوزی بسته
 نخوست ندارد و اگر متصل بهوزی دیگر واقع شد سینگن نامند و **کول** و **یاشتر**
یا چهار یا پنج بهوزی برابری گیره هستند بن حکم دارد و سینگن چند نام دارد
 بر واحد راجع **سینگن** قلعی سینگن و میثا سینگن گویند قول فصل نیست
 که اگر هنگام کج کردن بر دو گوشه شمای اسپ آن بهوزی که بریشانی است بزرگ
 گوش آید و پوشیده شود بلا شک سینگن است و اگر برون ماند سینگن است
آنسو مال است آنسو و **مال** بهوزی نیز نخوس است که بعد از **سک**
 یکسان است **سایر** نخوست کمال دارد زیرا یال میشود اگر هر دو طرف
 هست عیب نیست آن اباک گویند و اگر یک طرف طاق و دیگر صفت باشد نخوست
 زیاده تر دارد و **خیر نیک** بر مدو باشد و زیرین پوشیده گردد و نخوس است
 راجع **چون** آنرا کمال حسن اند **پهلوان** بهوزی نخس که برست و بیان
 سینه اسپ میشود اگر دیوسن بهوزی که سعدا کبرست بالای هر اول باشد
 نخوست هر اول برین دومین بدل گردد و نخوست باقی نماند گویم بهوزی

زیر شکم اسپ می باشد و زیر تنگ است قوم مرطبه نهایت بر میزند نزدیک بطن
 چندان مدتی ندارد گنده بغل و بغل اسپ میشود البته نخوست دارد و اگر
 بعضی کسان خوب و بدش کیانست که منوطا او کماز بهوزی منخوس است
 بنی است اسپ میشود و دهن او بطرف بالاست و اگر دهن او بطرف سم اسپ
 باشد که منوطا گاز نامند سعید است و نکت او جابر بر ساغ می شود و نخس اگر
 است تفصیل و بهوزیهای منخوس که در عبارت فصل اول تحریر
 شدند کنکول سینگن آنسو دال ساین چرنک هر اول است
 گوم گنده بغل که منوطا او کماز و نکت او جابر بیان بهوزیهای نیک
 و سعید بهوزی کنی که او را همیان زر گویند زیر گوی اسپ می باشد و بهوز
 و یو من زیر گردن اسپ جا دارد و آر پل دو بهوزی هستند که در
 بخ بر دو گوشهای اسپ میشوند سعید اند و اگر یک است نخوست دارد و هیچ
 بل بالای زانوی اسپ است و لایتان می گویند هر سی که بهوزی به جریل
 دارد صد کرده میرود نهایت طاقت دار است و که منوطا کماز بنی اسپ مع
 است و دهن او بطرف سمش میشود و گنگا پا است زیر شکم اسپ میشود
 تفصیل شش بهوزیهای نیک و سعید که در عبارت بالا مذکور شدند کنی
 و یو من آر پل به جریل که منوطا کماز گنگا پا است فصل دوم در اظها
 عیب و صواب بیان عقرب سفیدی تل پشانی اسپ و سیه

هرنگ جلد سپ باشد آن را عقرب گویند و قوم مرثیه اورا انگ بر اتر سگ بنده عقرب
 درخت عربی معنی کرده است از صورتش پرنه باید کرد که نمیشی بزنده عیب عقرب
 نهایت نخوس و کمال نخس است چنانکه خاصه ریش است که لشکر اخاب
 تباہ کند ستاره نقطه سید و زرنگ جلدیشانی سپ باشد و اگر زنگشت مر
 پوشیده گرد ستاره است و گرنه سفیدی مثل باشد ستاره نخوست زاده از خد
 دارد و از تاثیرش است که در خانه مالک سپ ستاره دارد و لاوتولد نکرد دو
 و اگر سپاگرد و زود وفوت شود و کسانیکه جواب ستاره سفیدی پای سپ
 را گویند بر تری بصیرت و چشم نداشتند غلط محض است طایفه شل
 مشهور بخویشی باقی کمال دارد و نخوست اگر در یک چشم سپ سفیدی
 باشد آنرا طایفه گویند از خریدش احتراز باید کرد و دست نباید گرفت چپ و
 سفیدی که در دست چپ سپ باشد آنرا چپ دست گویند خصل کبر
 از ملاحظه اش احتراز باید کرد که سوار خود را نمیخواهد و سردار لشکر را تباہ کند
 و اگر در سبیکه دست چپ سپ خال خال باشد نام آنها پدم است و در
 صورت هیچ نخوست ندارد و مگر اهل ایران از صورتش گریزان اند و میگویند
 سبک بر کوبن سپ مثل نابکار است نمیکیرم که بابا خالدار است
 از چهل اگر سفیدی در یک پای سپ باشد آنرا چهل گویند خواه
 سفیدی پای چپ باشد خواه سفیدی پای راست باشد و از چهل را در

عربی شحال نفیج شین گویند این عیب بموجب حدیث تریف نبوی است
 هرگاه که ارجل و بر کانی را جناب سر و کائنات صلی الله علیه و سلم از زبان
 مبارک خود عیب فرموده باشند قیاس باید کرد که این هر دو عیب بدترین *
 عیوب باشند حکم شرع بر همه عیوب ترست و بعضی کسان که جواب ارجل
 قشقه پیشانی اسپ را گویند از نعم بهره ندارند خوب تحقیق شده فقط رنگ
 سور و سنجاب بنظر آنکه نزدیک علیہ اللغه برین رنگ اکثر سوار شده
 اهل ایران نهایت معیوب دانند اما نزد اهل هند و اهل سنجاب حسن و قبح آن
 مساوی است بدینگونه و باید دانست که سور رنگی است که در سیاه
 اش سرخی نمایان باشد و سنجاب رنگی است که در سفیدش سرخی آشکار
 باشد تفصیل شش عیوب بیان که در فصل دوم بشرح و بسط بیان
 شدند عقرب شماره طاقی بیست ارجل رنگ سور
 سنجاب بیان حسن و صواب رنگ اسبان پیل سفیدی که در
 پیشانی اسپ بقدر یک کف دست باشد از ارجل گویند سعید است آه
 ر و قشقه که بامرد چشم است پنهان باشد آنرا ماه رو گویند اگر چه بصورت
 حسن ندارد لیکن عیب نیست چیزی اسپ آدم خیم را گویند عیب ندارد
 در صورت مکره است کل است سفیدی دست راست اسپ را
 گویند عیب ندارد دولت و سعادت آنرا می طلقت همین سفیدی

دست چپ سفیدی پای راست اسپ را گویند و حسن سعادت نظیر از دود و
 افزایه بزوق باید خرید چینه اگر در هر دو دست و هر دو پای اسپ سفیدی باشد
 چینه است البته حسن دارد و محبوب نیست و لاتیان گویند که این اسپ رنگ
 چینه بسیار خوب است و صورت زیبا دارد فقط گیس و ستمند و مشکلی
 و خنک این چار سپان هر رنگ از سپان افضل و بهترند و قلعه و سپهر
 و گراز و سرنک و شتر و بچکیان و جال این هفت جان در
 رنگ از و شان کمترند فقط تفصیل شش حسن و صواب رنگ اسپان
 که در عبارت بالا تحریر شدند تیل ماهر و چتر گلدشت مطلق البین
 چینه فصل سیوم در تحقیق خوب و مشک پان پریشان گوش اسپ
 گوشهایش دراز و کشاده مثل گوشهای خراب شد پریشان گوش عیب صورت
 است لایت اسپ پریشان گوش امانیت مضبوط و اندر پسند نمایند
 هند و اسپندانند و مکرده و اندر فصیح و پیشانی اسپ که پیشانی بلند
 و بالا باشد این عیب دلیل شرارت اسپ است شتر دندان اسپ که دندان
 مثل دندان شتر دراز و کلان باشد و بر از کله اسپ که کله اش مثل کله جاشو
 باشد و طبع باشد صورتش سیوب و نظر دارند و چشم اسپ که چشمانش مثل
 چشم فل خراب باشد در صورت زیبایی دارد و تخته کردن اسپ که گوشش
 مثل تخته است باشد و گونه نکند از تخته کردن گویند که توماه کردن اسپ

که گردش کوتاه دم باشد این نیز نقصان صورت است بمرآن گویند که اسپ
 دراز گردن باشد چنانچه این قول مشهور است که اسپ نصف گردن باشد و نصف
 جاست گاو نشانه اسپ که نشانه اش مثل شانه گاو بلند و بالا باشد نهایت
 برنا و نازیب است این عیب صورت بدترین عیبهاست که اسپ باعث آن عیب
 مثل گزیده زین پشت اسپ است که در پشت آن نهایت خمیج باشد نهان
 او را کجی گویند اسپ کجی در دو گیش نباشد کم زور و کم طاقت است اهو
 شکم اسپ که جوبلی نداشته باشد و شکمش در پشت حسیان باشد اسپ
 آهنگم هر گاه طیار نشود که کم خورست فلاح سودا اگر از اسپ آهنگم تصویریت
 دراز گاو جمعی آن اسپ را گویند که هر دو کامی دراز باشند اگر چه هم شمر
 لیکن در وقت کار از این بکارست چپاتی ستم اسپیکه سم او مانند نان
 چپاتی باریک باشد در رگ سم پانزده و در زمین سخت و کوه رفتار نکند
 خر ستم اسپ که در سم او خم باشد خواه آن سم زیاده باشد خواه کم آنرا خر سم
 گویند سم که چک و خر عیب است باشد تعریف سم است که مانند گاو طحان
 و در و باشد اسپ خر سم بسیار سکنذری و هو که خورد ماده و آن اسپ
 باشد که صورت ماده دارد پیش او مثل پیش اسپ زن باشد و ماده زورق
 زمین و آسمان است ماده رو عیب دار است و در سپان صورت دار
 ذلیل و خواست مرغی است اسپ که هر دو پایش مانند پای مرغ است

باشند چشم نوازند اسپ مرغ یا نهایت کم زور باشد هر آن باسی که هر دو پایش
 مثل پای آهوند را باشند جالاک میشود مگر بظاهر معیوب است تیرگون باسی که
 هر دو پیه آتش که موهنه باشند عیب دار است تعریف نموده است که مانند جوطرس
 نقاره باشند خوب صورتی است پهنست خراب شراره باسی که بر ساعه
 اش گوشت کم باشد و گوشت بودن بر ساعه علامت بصورتی است این
 عیب از جمله عیوب صورت است کجاست سهندوستانیان او را کویچ نامند سپی
 باشد که هر دو زانوش به کام زقار با هم چسبان باشند بیشتر قدم باز میشود خواه لاغر
 باشد خواه بدست غرض که زبردست و بار بردار است سپاهی او را خسریدار
 و سوداگر از صورتش بیزار است کشاده و باسی که پاکشاده رفت کند انگشت
 او را معیوب اند و دلاقیان محبوب بند پیرا باسی که هر دو سم پای خود را مانند
 دست میمون بر زمین پست بند این عیب بدترین عیبهاست سوداگر
 خریدار نیست که او را مثل میمون در بدر کجا بگرداند برین است و یک عیب
 که از صورت و دهنک بیان ظاهر و پدید استند مسرر باید که نظر کند و غافل نه
 باشد فقط تفصیل عیوب دهنک بیان که در فصل سوم تحریر است *
 پریشان گوش قیچی پیشانی شتر و دندان دراز کله خرد چشم تنه گردن
 کوتاه کردن گاو شانه زین پشت آهوشکم دراز کامچی حیاتی ستم
 خرمنه ماده رود مرغ یا هر آن یا تیرگون خراب شراره کجاست کشاده

نذر پیرا **فصل چهارم** در بیان عیب **مژه** و **موثره** و **پشتک** و
چکاول و **بیریدی** و **زائفا** و غیره فقط باید دانست که **مژه** بچند است
 اول **مژه** نوک دارد و دوم **مژه** صیغه سوم **مژه** نوک دارد و باید
 شناخت که از استخوانهای زائوی پای اسپ استخوانی نوک دارد مثل طرف
 زیرین پیدا میشود و طرف اندرون پای اسپ را علاج است اسپ را انگ
 و یکبار و خردار از رست بزارساند و اگر آن استخوانی که از زائوی پای
 پیدا شده است هموار است آن را **مژه** چپه گویند خطره ندارد و بدوق آن اسپ
 را باید خردید که کار آمدنی است محققان و در باب **مژه** همین قول مفصل میفرمایند
 مصلح عاقل و بنیادیکه تباعل نظر کند و فریب بخورد و بدین صورت اشکال دارد
 بجز **مژه** که اگر در زائو محیط شده زائوی پای را درم دارد و کلان نماید آنچه در
 تحقیق فقیر آه آنرا بی کم و کاست تحریر کرده **موثره** در میان زائوی پای
 اسپ رگها باشند آب غلیظ از رگهای بالا در آن مجتمع میشود رفته رفته یکی
 البته کلان صورت گیرد اگر **موثره** کم است چندان عیب ندارد و اگر کلا نیست
 عیب بسیار دارد و علاج باید کرد که رفع گردد و علاج عمده شش آن است
 که در غبرگهای بالا دهد و **پشتک** بهون سم پای اسپ اگر بدیشد
 و زهر آب در آن جمع گردد و **پشتک** گشت بسبب غلبه و زیادتی زهر
 آب گاهی شق شود و گاهی اندمال پذیرد و اسپ **پشتک** دارد و اخیرات

باید که گانه درمخت بالای پشتک ست تا نیست اسپ باقی ماند و مرغ نکر
 نقصان ندارد و مرد و انا و را گانا گوید و اسپ گانه دار از یزد چکاول
 اگر بهون سم دست اسپ و نیز وسط برشته چکاول ست خطر ه باید کرد و اسپ
 را نباید خرید و چکاول شتیک فوق بن است که چکاول در دست اسپ باشد
 و شتیک در پای اسپ **سیر** سیر در استخوانی از منی دست پیدا کرد و مرغ
 شود اگر چرب است نکر اندیشه ندارد که هنگام علاج زود تر فرو شود و لاتین
 و اگر زیر آن اورا عیب دارند و پیشانند زانو یا بیاری ست که در یک
 ترانوی دست اسپ پیدا شود و درگ و طیه بعلت آن با هم خج شوند زفته زفته
 دست از خم باز ماند و کج نشود راست ماند نبضها بر شمای دست و پای
 اسپ پیشیندیش ائذه زیاده باشند یا کم در ظاهر عیب است مگر در باطن نقصان
 ندارد فقط گفت که **سیر** را نام بیاری ست که در سم هر دو دست اسپ پیدا
 میشود گوشت تیلی سم بد گوشت میگردد و روز بروز ترقی نمیدارد اسپ
 بیکار میماند و بر شلاتی بر چهره و هر دو دست اسپ میشود و در ریسات
 ترقی نماید بعد از آن خشک گردد مگر موی ناز آن نمی بر آید فقط آهنی **سیر**
 طرف نازده گوشتی مثل تخم خرمایا کم از آن آویران باشد آراهنی گویند
 عیب است و **سیر** که کمتر از آهنی ست آراهنی گویند این **سیر** عیب در
 نازده است کم گو که عیب خلقت و پیدایش ست که حق سبحانه و تعالی

یک پای اسپ را بقدر یک انگشت کم گردانیده نعل آهنی داری بنزدن که
 پایش برابر پای دیگر گردد و با همی بیاری غلیظ است که در دزدی دم
 اسپ و موثر نماید استونند و ماسب و ادیب متعفن و غلیظ سازند و
 رفته رفته از دم تا ایل می رسند غلبه است که خبر صبح دم را از آب
 سرد شسته باشند تا پاک و صاف ماند فقط اگر با و بیاری است که در
 برسات جلد و پوست اسپ تر قیده شود و موسی هم از پوست و گرد
 و بدنام نیز بیاری است موده و نرم باشد اگر بدنام زست خلل آن بظرف
 پیش اسپ باشد و اگر بدنام مده است غلبه آن بظرف پس بیاری غلیظ است
 پر نیز باید کرد و پی برنی دست پیته باشد ایل بند و را پی گویند هرگاه
 که خلل در پی آمد اسپ از رفتار بیکار گشت فقط تفصیل عیوب هوش و دود
 و شیک و گانه و کاول که در فصل چهارم مرقوم است هوش و دود و شیک
 گانه و کاول و بیاری زانو و بیاری کف کرا و بیاری شمشیر سی
 کم کوله با همی اگر با و بدنام بی فقط فصل پنجم در تحقیق و
 شرعی که در صلاح و دلائل است ثمنه لنگ اسپ که از مدت دراز
 لنگ کهنه در پا دارد و لنگ قدری دریای او باشد تا و قنیکه آن اسپ
 منزل نرد و حسن قبیح لنگ خوب معلوم نگردد و اسپ کهنه لنگ را نباید
 که لنگ او دایمی است نخواهد رفت فقط کمری اسپ که در کمر و خلل و چنگ

آمده باشد شناخت اسپ کمری است که هنگام دوانیدن و تازیانه زدن از
 طرف پشت بسمت بالا خوب صاف زود و اگر خوب صاف رود کمری نیست
 و شناخت دیگر این است که بر پشت درجاست اسپ نظر کند اگر اسپ بنشیند
 و صاف برخیزد کمری نیست و اگر برعکس است کمری است نباید خرید فقط کم خور
 اسپ کم روز میشود هرگاه که کم خواهد خورد و لید خرد خواهد که شناخت اسپ
 کم خور بخر کم خویش نیست دندان گیسو آن اسپ است که گزیدیش نامرگ
 نرود و اگر او را آخته کنند گزیدیش زیاد تر گردد و مصرعه بلا است از
 از بلا باید حذر کرد فقط شبکو را سپی که در شب کور باشد شناخت اسپ
 شبکو این است که وقت شب بکبل سیاه پیش باید انداخت اگر از دیدنش
 بجهنم کرده دور گر سخت شبکو نیست یا چادر سفید پیش او باید انداخت اگر
 پای بر جا و سفید نهاده رفت بلا شک شبکو است نباید خرید فقط تفصیل
 پنج عیب شرعی که در فصل پنجم مذکور است گفته اند کمری کم خور
 دندان گیر شبکو و در بیان شناخت سن و سال اسپان باید دانست
 که مجموع دندان اسپان شش بالا و شش پایین هستند نظریه کرده که سفیدی
 در دندان پیکره بسیار است تا وقتی که بچپ دندان شکند او را ناکند گویند
 و هر گاهی که بعد سه سال دو دندان پیشین را شکست او را دو یک
 نامند و وقتی که دو دندان پیشین و یک دندان پیشین را انداخت چار سال گردد

و هرگاه که دو زندان باقی مانده را شکست ملی بهنج شد بعد از آن دو
 نیش دیگر گول باریک پیدا میشوند از همین آثار مذکوره سن سال سپان
 دریافت میشود اگر سیاهی در زندان اسپ قائمست اسپ جوان و طاقت
 حاد است و اگر آن سیاهی دور شده است ضعیف و ناتوان است چون نوبت
 اسپان بدین درجه رسید و سپان ملی پنج گشتند سن و سال اسپان هرگز معلوم
 نمیشود و نیز یک نکته باریک دیگر تحقیق فقیر رسیده و بارها امتحان نموده که گاه
 زندان اسپان و دوری نیش از زندان و کشادگی سوراخ در بینی سفیدی
 مویهای بالای چشمان علامت کمال ضعیفی اسپان است و در صورت مبصر
 هم و شناخت سن و سال اسپان حیران و سرگردان است یاران می گفتند
 که ملی جادو شناخت سن و سال اسپان باین شکل است بلکه اکثر مبران عاجزانند

در بیان ماری که شناخت آن مشکل است

که گری بسیاری سخت است که هیچ علت آن نیست و خواست نماید و
 بیتاب گردد و در پشت تمام ست سالوتریان و شناخت و تمیز آن حیران و
 سرگردان اند و بنده را نهایت دانائی و فهم و عقل باینکه تمیز در پشت تمام
 نماید که گری اول بسبب بند شدن پیشاب میشود که گری دوم

باعث بند شدن لید میگردد و گری ملوم بعلت باد منول میشود و گری
 همیشه از فراموش کردن باد میگردد که بعضی اسپ را عادت هوا
 گرفتن باشد و گری پنجم بسبب خوردن هله و آب میشود که نوک پشه
 و آب مانند نوک نشتر تر باشد و گری ششم آنست که زوده از شکم
 در فوطه اسپ آید و گری هفتم باعث سینه میگردد و گری هشتم
 از شدت درد قوچ میشود و در تسیار هشت تمام و گری که صد و نشتال
 دارد بسیار فهم و ذکا باید فقط در بیان اسپ سینه بند که
 عوام و اراچاتی بند گویند شناخت اسپ سینه بند نیست که دست بر
 پیشانی اسپ نهاده قدری زور دست دهد اگر اسپ بی زور دست قدم
 بطرف یا تین بر دارد و دست را رنج نسا زد سینه اسپ بند نیست و اگر
 قدم را به تکلف بر داشته و از جای خود به زار دقت و زور دست جنبش کرد
 سینه اش انبند باید و دست در بیان اسپ چاندنی زوده
 اسپ را که از چاندنی و صدمه اش سیده باشد آنرا اسپ چاندنی زوده بند
 تا وقتیکه دهانش بند نیست قابل علاج است هرگاه که دهانش بند شد لا علاج گردد
 در بیان آنکه اسپان خوب در هندوستان از کدام جا اند
 باید و دست که در هندوستان کمیت اسپان خوب و اصل و چالاک از کون

نخست این معنی بالاتفاق قرار یافته و در دکن جاها متفرانند که در آن جاها اسپ
 خوب و چالاک پیدا میشود و چنانچه اسپ بهیمر تهل کشش و خوبی و جمال در هندوستان
 پیدا نشود و اوصاف اسپ بهیمر تهل زیاده از شرح و بیان اند تا کجا شرح و هم کجا از
 اوصافش این است که کم خورد و بسیار رود و اسپ کاظمیاد را اگر چه از اسپ
 نیز تهل کمتر است لیکن در اوصاف چالاک و خوبی و نظیر ندارد و بسیار خواست
 تقدیر که طیارست قابل کار است سوار را باید که از تیارش غافل و بیخبر نشود
 و گاه که گرسنه ماند لاغر گشت کم زور گردد و بدست سوار خود نخواهد خورد و اسپان سنده
 حاج و طره نهایت جان باز و چالاک و از عیوب هده و موثره پاک شدن نهایت حفا
 مات دارند و جوانی بدی و شرارت نه نمایند قطع نظر از اوصاف دیگر و صف
 نیست که هنگام جنگ و خاکند و فرمانبری سوار خود نماید با وجودیکه آن اسپان
 مدد و راج و طره این اصالت و خوبهای ذاتی دارند مگر از اسپان بهیمر و کاظمیا
 برستند و بعد از این همه اسپان کن اگر در هند اسپ بنحو قطع و صورت دارد چالاک
 است اسپ بنجل پنجایت و بر بیان بیماری بوجعه
 بدانت که بیماری بوجعه سخت ترین بیماری است اگر خدا نخواسته
 بم اسپ راعق بسیار آمد از زندگیش بایوس باید شد این بیماری علل
 بر نیست مگر هر قدر که خاکستر بر بدن اسپ بماند نفع دهد اگر از قدرت خدا
 ن اسپ زنده ماند تا چهل روز او زنده ماندند و اندیشه است که شاید آن بیماری بایوس

فقط خاتمه رساله در عرض حال مصنف از مرقی دراز حیران
 بودم و فکری میکردم که تخته سرور برای نذرندگان حضور بیایست آورد که از آن
 سعادت حضوری و دوا می حاصل گردد و مدیر شگفت و بهم نرسید مگر غیبی یکبار
 در دلم انداخت که رساله موجزی مسمی بگلده ستم است در تحقیق عیوب و
 صواب سپاس تصنیف باید کرد و نذر باید گذارند همین سعادت حضوری و دوا می
 است با اشاره مهم غیبی بچنان کردم و گلده ستم رساله را بهزرا گلچینی گلستان سحر
 برای شکیش بندگان حضور طیار نمودم چون گلی به گلزاری قبولی است اگر این
 گلده ستم نیارند خاطر شرف افتد شرف بر شرف و سعادت حضوری و دوا می
 دست و دگر چرا که هرگاه خداوند نعمت آن گلده ستم را ملاحظه فرمودند که یا فردی
 تر قیحه اه همانم در پیشگاه ادب و استیسته حاضر شد الهی تا املین برق کام ایام دم
 جولان گریست قوس خوشخرام اقبال امام بهمان بندگان حضور باد فقط

الحمد لله ۱۳۳۳ تمام شد

الحمد لله المنته که این ساله در بیان عیوب و صواب سپاس مسمی بگلده ستم است در شهر
 کانپور محله کپا پور متصل فعل خان بازار تبارخ زینب ششم ربيع الاول ۱۳۳۳ هجری مطبع سحر
 جناب اخلاص آب مولوی سید الان صاحب ام فوضه طبع شد
 کاتبه نگین لال لکهنوی

۱۳۳۳

Aliga

(5) ۶۹۵۷۲

CALL No. { ۶۹۵۷۲ ACC. No. ۱۳۳۴۱

AUTHOR شیر علی بخش

TITLE

۶۹۵۷۲

Class No. R ACC. No. ۱۳۳۴۱

Author ۶۹۵۷۲ Book No. ۶۹۵۷۲

Title گلدستہ فراسات

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

THE BOOK



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

